



**گفت و شنود فضل الرحيم رحيم خبرنگار آزاد ، با شاعر ، بيدل شناس ،
پژوهشگر و داستان نويس فرهيخته افغانستان ، کاندیدای اکادميسين ،
دکتر اسدالله حبيب .**

وقتی آدم با کار کرد های ادبی و علمی دکتر اسدالله حبيب ، بیشتر آشنا می شود در می یابد شخصیت انسانی ، را که خسته گی و ملال را در کار ارایه های ادبی و علمی اش از ابتدا تا امروز که به قول خودش نیم قرن از آن می گذرد نشناخته و نمی شناسد . وی که در حال حاضر در کشور جمهوری فدرالی المان اقامت دارد ، مقاله و داستان و شعر می نویسد و به کار های پژوهشی و علمی می پردازد . گفت و شنودی داشتم پیرامون کارکرد های شاعرانه ایشان . که توجه خواننده ء صاحب دل را به خوانش متن آن معطوف میدارم .

کوتاه زیستنامه کاندیدای اکادميسين ، دکتر اسدالله حبيب

تولد 1941

از 1948 تا 1957 مکتب متوسطه شهر میمنه

از 1957 تا 1960 لیسه دارالمعلمین کابل

از 1961 تا 1964 شعبه دری دانشکده ادبیات دانشگاه کابل و دریافت سند لیسانس

از 1967 مطالعه نشر روزنامه های محصلان در دانشگاه های اندیانی امریکا .

از 1968 تا 1973 تحصیل و تحقیق در انستیتوت زبانهای شرقی دانشگاه دولتی مسکو، دفاع دکتوری با نگارش پایان نامه زیر عنوان « بیدل و چهار عنصر » و به دست آوری Ph D در ادبیات . 1941 سال تولد

وظایف تدریسی و اداری

1_ از 1965 تا 1968 تدریس در دانشکده ادبیات دانشگاه کابل

از 1968 تا 1972 دریافت دکتورا در بیدل شناسی از ماسکو

2_ از 1973 تقرر دوباره در دانشکده ادبیات دانشگاه کابل (پس از ختم دوره داکتری در مسکو)

3_ از 29 می 1974 (8 جوزای 1353 هجری شمسی) تا 1 سپتمبر 1974 (10 سنبله 1353) مدیر عمومی نشرات دانشگاه کابل ، همزمان ادامه تدریس در دانشکده ادبیات .

4_ از 1 سپتمبر 1974 تا 14 می 1975 (24 ثور 1957) مدیر عمومی تعلیم و تربیه دانشگاه کابل ، همزمان با ادامه تدریس در دانشکده ادبیات .

5_ از 1980 (12میزان 1359) تا 1982 انتخاب به سمت رئیس انجمن نویسندگان افغانستان

6_ از 1982 تا 1988 رئیس دانشگاه کابل .

7_ از 1988 تا 1991 عضو اکادمی علوم افغانستان

8_ از 1991 تا 1992 عضو پارلمان افغانستان

کتابهای پژوهشی ادبی و تاریخی:

- 1_ بیدل _ شاعرزمانه ها ، نشر دانشگاه کابل ، 1985
 - 2_ راه گورکی در زندگی و هنر ، کابل ، 1364 (1985 م)
 - 3_ ادبیات دری در نیمه نخستین سده بیستم ، دانشگاه کابل ، 1987 و چاپ دوم ، پشاور ، 1381 (2002 م)
 - 4_ دیدار با سپیده ، مجموعه مقاله های پژوهشی درباره ادبیات و هنر ، نشر بیهقی ، کابل ، 1361 (1982 م)
 - 5_ ویژگیهای داستانی شاهنامه ، نشر بیهقی ، کابل ، 1989
 - 6_ بیدل و چهار عنصر ، نشر وزارت تحصیلات عالی افغانستان ، کابل ، 1989
 - 7_ دوره امانی ، پژوهشی در وضع فرهنگی اجتماعی زمان امیر امان الله ، نشر اکادمی علوم افغانستان ، کابل ، 1990 م
 - 8_ دستور زبان دری ، ویانا ، 2004 ، چاپ دوم ، کابل ، زمستان 1383
 - 9_ ویژگیهای داستانی شاهنامه ، هامبورگ ، 2005
- مقاله ها:
- 1_ تذکره و تذکره نویسان زبان فارسی ، مجله عرفان ، کابل ، 1342 (1963 م)
 - 2_ بیدل شناسی در اتحاد شوروی ، مجله ادب (نشریه دانشکده ادبیات) ، کابل ، 1352
 - (1973 م) که در « سی مقاله درباره بیدل » ، کابل ، 1365 نیز به چاپ رسید .
 - 3_ زیست نامه بیدل از لابلای چهار عنصر ، مجله خراسان (نشریه اکادمی علوم) ، 1360 ، چاپ دوباره در « سی مقاله درباره بیدل » گردآورده پاک فر ، کابل ، 1365
 - (1986 م)
 - 4_ جنگنامه سرایی در ادبیات دری ، مجله خراسان ، کابل ، 1361 (1982 م)
 - 5_ درباره نکات و اشارات و حکایات بیدل ، مجله « خلقهای آسیا و آفریقا » ، مسکو ، 1973 (به زبان روسی)
 - 6_ ادبیات معاصر دری ، سالنامه ، کابل ، 1360 (1981 م)
 - 7_ درباره ادبیات معاصر دری _ نظریات و پیشنهاد ها ، ادب ، کابل ، 1355_56
 - (1976_77 م)
 - 8_ بیدلی که من می شناسم ، روزنامه انیس ، 1356 (1977 م)
 - 9_ تأثیر افکار سید جمال الدین افغانی بر ادبیات معاصر دری ، مجله عرفان ، 1356 (1977 م)

10_ واکنش‌های عاطفی فردوسی در شاهنامه ، مجله « حجت » ، شماره 5 سال 2 ، 1370

(1991م) ، کابل

11_ درباره معنای چند بیت ابوالمعانی بیدل ، مجله « حجت » ، شماره 8 ، سال 2 ، 1370 (1991م) ، کابل

12_ تجلی شاعرانه اساطیر و روایات تاریخی در قصاید ناصر خسرو ، مجله « حجت » ، کابل ، 1370 (1991 م)

13- مولانا جلال الدین محمد و واژه « خاموش » ، مجله « پدیده » ،

14_ ارمغان بیدل از سفر کوهستان بیرات (سیری در طور معرفت) ، نشریه « کلمه » شماره های 3 و 4 سال یکم ، 1381 (جون و اگست 2002)

15_ سگته یا دی اتوماتایزیشن در شعر بیدل ، مجله پدیده ، شماره 7 سال 2 ، دسمبر 2004 لندن

16_ شعر بیدل ، زبان گفتار و فرهنگ مردم ، وبسایت « فردا » ، سال 2005

و چون پیشگفتاری در کتاب ویژگیهای داستانی شاهنامه ، هامبورگ ، 2005

17_ عبدالقادر بیدل ، در قلمرو تیوری ادبیات و نقد ادبی ، وبسایت « فردا » همان سال .

18_ **Il mondo e il suo Creatore di Asadullah Habib**

I concetti chiave Il canzoniere dell' alba di Asadullah Habib e Riccardo Zipoli

در کتاب ترجمه پنجاه غزل میرزا عبدالقادر بیدل به زبان ایتالیایی ، میلان ، 1997

ترجمه ها از انگلیسی:

1_ مقاله تحقیقی (شیوة تحقیق و نوشتن مقاله های معیاری علمی) با اشتراک استاد نکهت سعیدی ، مجله « عرفان » ، کابل ، 48_1347 (1968_ 69 م)

2_ مقدمه بر داستان کوتاه ، (با اشتراک استاد نکهت سعیدی) ، مجله « ادب » ، کابل ، 48_1347 (1968_ 69 م)

3_ انواع نگارش ، مجله « عرفان » ، کابل ، 1360 (1981م)

ترجمه ها از روسی :

1_ تاریخ احمد شاهی و مولف آن ، نوشته سید مرادوف ، مجله « آریانا » ، کابل ، 54_1353 (1974_ 75 م)

2_ تاریخ مسعودی و مولف آن ، مجله « آریانا » ، کابل ، 55_1354 (1975_ 76 م)

3_ لیوتولستوی آینه انقلاب روس ، کابل 1362 (1983م)

رمانهای کوتاه و مجموعه های داستان:

1_ سپیداندام (داستان میانه _ رمان کوتاه) ، کابل ، 1344 (1965م)

2_ سه مزدور ، گزیده 10 داستان کوتاه ، کابل ، 1967 و چاپ دوم ، کابل 1988

3_ داسها و دستها (داستان میانه) ، بیهقی ، کابل ، 1984

4_ آخرین آرزو، گزیده 13 داستان کوتاه ویک نمایشنامه و یک فلم نامه، انجمن نویسندگان افغانستان، کابل، 1364 (1986 م)

5_ نظرگل (داستان میانه یا رمان کوتاه)، کابل، 1987

نمایشنامه ها:

1_ شب و شلاق، در سال 1979 با دایرکت عبدالقیوم بیسد برسن کابل تیاتر به نمایش گذاشته شد.

2_ خشم خلق، در سال 1358 (1980) با دایرکت حمید جلیا برسن کابل تیاتر نمایش داده شد. و در همان سال در مجله ژوندون انتشار یافت و سپس در مجموعه داستانهای آخرین آرزو به چاپ رسید.

دفتراهای شعر:

1_ خط سرخ، کابل 1362 (1984 م)

2_ وداع با تاریکی، کابل 1364 (1987)

3_ آتش در نارنجزار، کولن، 2001

جوایز و القاب علمی و عضویت در مجامع علمی

1_ 1956 جایزه اول داستان کوتاه نویسی، برگزار شده از جانب روزنامه انیس، بانگارش داستان کوتاه آفتاب گرفتگی.

2_ 1982 جایزه اول داستان کوتاه نویسی در کشور.

3_ 1986 جایزه « پیرروشان » برای بهترین کتاب پژوهشی سال.

4_ 1986 دریافت لقب کاندیدای اکادمیسین علوم افغانستان.

5_ 1989 جایزه « بیهقی » برای خدمت چند بعدی به فرهنگ: تدریس ادبیات، پژوهشهای ادبی، ترجمه از انگلیسی و روسی، داستان نویسی و سرایش شعر.

6_ 1997 پذیرفته شدن به حیث عضو مجمع ایرانشناسان اروپا.

ترجمه آثار به زبانهای دیگر

1_ آیدن _ مجموعه داستانهای کوتاه، بزبان روسی، مسکو 1972

2_ آیدن _ ترجمه اوزبیک، نشرات غفور غلام، تاشکند، 1982

3_ پایان غم بزرگ _ مجموعه داستانهای کوتاه و دودرامه (خشم خلق و شب و شلاق) به روسی، مسکو 1986

4_ وداع با تاریکی _ مجموعه شعرها به زبان بلغاریایی، صوفیه، 1986

5_ دو داستان در کتاب افغانستان، سلسله « داستان سرایان معاصر جهان » به زبان آلمانی،

توبینگن، بازل 1979

Afghanistan , Moderne Erzähler der Welt , Tübingen, Basel, 1979

مآخذ درباره زندگی و آثار دکتر حبیب در نشریات جهان:

- 1_ برگزیده شعر معاصر افغانستان ، به انتخاب محمد سرور مولایی ، تهران ، رز، 1350 هجری خورشیدی .
 - 2_ جورج گراسمک ، افغانستان با یک پژوهش تازه ، نشر دانشگاه اناربر ، ایالات متحده امریکا ، 1969
 - 3_ نثر افغانی به زبان روسی ، سوخاپاروف ، مجله اخبار ، شماره 15 ، 1975
 - 4_ نثر جوان و جدید افغانستان ، پروفیسر ارژئی بچکا، افغانستان ژورنال، 3 ، پراگ 1978 (انگلیسی)
 - 5_ اسدالله حبیب _ ادیب افغانستان ، صاحب تیروف _ کاندیدای اکادمیسین علوم تاجیکستان ، روزنامه معارف و مدنیت ، 13 دسامبر ، 1980
 - 6_ لودویک ادامک ، فرهنگ زیستنامه بی افغانستان معاصر ، آستریا ، 1987 (انگلیسی)
- A biographical Dictionary of Contemporary Afghanistan , Ludwig W. Adamec, Ph.D
Graz- Austria , 1987, p64**
- 7_ ادبیات فارسی و سه شاخه آن ، خدای نظر عصازاده ، دوشنبه ، 1992
 - 8_ پیدایش ژانرهای داستانی بزرگ ، خدای نظر عصازاده ، دوشنبه ، 1993 (بزبان روسی)
 - 9_ ادبیات معاصر دری افغانستان ، دکتر شریف حسین قاسمی ، دهلی ، 1994
 - 10_ در جهان کی کیست .

WHO'S WHO in the World, 9th (1989-1990) and 10th (1991-1992)

Editions

- 11_ دانشنامه ادب فارسی ، ادب فارسی در افغانستان ، به سرپرستی حسن انوشه

- اولین جرقه های شعری در شما چگونه بوجود آمد؟

برای پاسخ دهی به نخستین پرسش ، باید برگردم به گذشته ؛ نه چند هفته ، نه چند ماه و نه چند سال ، بل که نیم قرن گذشته و چند وضع زمینه ساز دررویش و رشد ذهنیاتم را اگر بتوانم یاد آورم . ما - چند خانواده خویشاوند از کابل رفته ، درگذر « خانقاه » شهرک باستانی و زیبای میمنه زندگی روشنفرانه داشتیم. در خانه ما ، پدرم کتاب خوان بود و شعر را دوست می داشت . هر روز پس از نماز بامداد تا وقتی که من و دیگر برادران و خواهرانم برای رفتن به مکتب آماده می شدیم وظیفه می کرد . یعنی سوره یاسین شریف را با آوازشنیدنی بار بار می خواند . در آن سنین هفت تا نزدیک پانزده و شانزده ، سجع آیه ها و آهنگ آنها در ذهنم ترسب کرده بود . روزهای جمعه با سربرهنه عینک برچشمانش در گوشه بی نشسته می بود و کتابی هم در آغوشش ؛ منطق الطیر شیخ عطار یا اخلاق محسنی یا گلستان سعدی یا دیوان حافظ می خواند.

کتاب تنها در فرصت نماز جمعه در همان گوشه خاموش انتظارش را می کشید . در غیابش ما - فرزندان حق دست زدن به آن را نداشتیم ، زیرا بیم آن می رفت که نشانی که تا کدام صفحه خوانده است ، گم شود .

پدر حافظه خوب داشت . هنگام خوراک که با هم دور دسترخوان می نشستیم یا هنگام چای نوشی ، یگان بیت را می خواند و ذهن فرزندان بزرگتر را به اندیشه بر آن دعوت می کرد .

در سالهای پستر ، در صنف هشتم مکتب بودم ، مرا گفت که کتابچه یی داشته باشم و غزلهای گزینۀ حافظ را در آن بنویسم . مادر کلان کتابچه کوچکی جیبی از کاغذهای سفید برایم دوخت . الیا ایها الساقی را که تا چند سال نه درست خوانده می توانستم و نه معنایش را می فهمیدم در نخستین صفحه رونویس کردم . وبعد هر روز یک غزل که در فرجام دفتر جیبی من تا پانزده غزل را دربر داشت .

کاکایم شبهای زمستان برای ما کتاب می خواند ، کتابهای داستانی مانند « گل بکاولی » ، « چهل توتی » ، « امیر حمزه » و گاهی کتابهای شعر مانند طنزهای اسمعیل سیاه ، ابوالقاسم حالت ، عبید زاکانی ، نسیم شمال .

در صنفهای هشتم ونهم مکتب از کتابخانه جریده ستوری ، کتاب می گرفتم و می خواندم .

در همان سالها خانواده ها هفته یکی دوبار در یکی از خانه ها جمع می شدیم . یونس سرخابی که در جنبش « اتحادیه محصلین » منشی و از فعالین بود و پس از سرکوب شدن جنبش مدتی زندانی شد و بعد از پایتخت دور و در تبعید بسر می برد ، از نزدیکان ما بود . او در فرام آبیهای چند خانواده شعر می خواند و گاهی شاهنامه خوانی می کرد .

شاعر دیگر محافل خانوادگی غلامعلی امید بود که ما کاکا امید صدامی کردیم . او مرد به هر هنر آراسته بود . نقاشی می کرد ، درامه می نوشت و ممثل خوب بود ، کمیدین

تیز هوش بود ، آوازی می خواند و شعر هم می گفت . شعرهایش ساده و بیشتر طنز آمیز بود . مانند : یارب که شود خانه ات ای چرخ فلک تر * کردی همه خلق خدا را ز چکک تر مگر شعرهای سرخابی طنز و شکوهمندی داشت . وی از شیفتگان شیوه خراسانی بود و بیشتر قصیده می سرود و در جریده ستوری چاپ می کرد . یکی از آن قصیده ها که « فروردین جوزجان » نام داشت چنین شروع می شد :

باد فروردین وزید از کوهساران بر زمین

حبذا کوه آن چنان و خرما باد این چنین

یا غزلی که به استقبال واقف سروده بود :

دودسته کرد به لعل لبش حواله پیاله

مه دو هفته من زان می دوساله پیاله

یا شعر: حسنت رباید آب و تاب از آفتاب، ای ماهتاب که آهنگی بر آن استوار کرده اندو خوانده اند.

آن چند خانواده که اشاره کردم ، جای یک کانون فرهنگی را در شهرک میمنه گرفته بودند . اندیشه چاپ کتاب « ارمغان میمنه » در همان کانون پدید آمد . چاپ دیوان نادم قیصری در همانجا برنامه ریزی شد . بنیادگذاری کتابخانه از همان کانون به نذیرقل خان که از سران قوم بود داده شد و به نام « کتابخانه نذیرقل میمنگی » حتما گشایش هم یافت .

از فعالین فرهنگی آن کانون سهم دوبرادر : ابوالخیر خیری و نظر محمد نوا نیز یاد آوردنیست . در شمار شاعران آن کانون برای چندسال صلاح الدین سیاح نیز که از نزدیکان بود ، افزوده شد . سیاح از شیفتگان غزل هلالی بود . بسیار غزلهای او را از یادداشت و تتبع یا تخمیس می کرد و در محافل می خواند . گاهی محمودلی مدهوش - برادر سرخابی هم غزلی می سرود . یکی از غزلهایش چنین شروع می شد :

ما درد کشان یکجا خود را زدر اندازیم
در حلقه این رندان ریزیم و شر اندازیم
گردد چو رقیب آگه از نقشه کار ما
نقش دگری سازیم طرح دگر اندازیم

در چنان فضا از سنین پانزده شانزده به سرایش شعرگونه هایی آغاز کردم .
- اولین شعری که سرودید را بخاطر دارید؟

نخستین سروده که بیتی بوده یا چندبیتی در شمار سیاه مشقهای دریدنی و دور افگندنی در خاطر من مانده است ، مگر از نخستینها که در آن روزگار در جریده ستوری میمنه اقبال چاپ یافتند ، کمابیش به یاد دارم . و از نخستینها مخمسی بود به پیشواز روز جشن اطفال که در جریده « ستوری » انتشار یافت .

- شما در جستجوی چه چیزی هستید در شعر؟

من در شعر در جستجوی چی استم .
من در شعر در جستجوی خود شعر استم که کمتر رومی نماید و دیرتر دست می دهد .
زیرا شعر مرا تا جزیره های ندیده و نشناخته زندگی می برد . زندگی در یک پارچگی آن بدون پاره پاره کردنش به زندگی من وما وتو وشما واو و آنان .
گاهی شعر سرودن تسکین یک شوق و یک خواهش احساسی درونی بود و حتا گاهی یک تقلید . سپس شعر سرودن فرونشاندن یک آتش نهانی بود که هرچی دیر می کردی و دست به قلم نمی بردی شعله ورت می شد ، تا می سوخت و قلمت با مشت خاکستر بازی می کرد . اکنون که در پز و هوش ادبی غریقم و گاه گاهی داستان کوتاه می آفرینم ، شعر گفتن نوعی رسیدن به شناخت است ؛ رسیدن نا بهنگام ، از نوع دیگر ، نه بگونه داستان .
شعر سرودن گاهی پر خاش است ، گاهی کمک به مقوله شناخت و غالباً پاسخیست به نیاز درونی.

به وضع خودم و وضع نا محسوس بیرون وابسته است که در آن چند لحظه کوتاه شعری سالم به دنیا می آید یا چند سطر و نیمه و نا تمام و غالباً آن متن نیمه و نا تمام هرگز تمام نمی شود . این گفته بدین معنا نیست که همین که شعری سروده شد ، دیگر به آن دست نمی زنم . کار من بار بار با رویکرد بدان و از نگاههای آهنگ و بافت و ازگان ، پیرنگ شعری ، تازگی نگاره های پندار و همسوییها و ناهمسوییهای درونی شعر ادامه می یابد . باید اعتراف کرد که نگرش و سواسی و دوباره کاریها گاهی بازگونه اثر می گذارد و همان تری و طبیعی بودن شعر کاهش می یابد .

* - به نظر شما شعر باید پیام خاصی داشته باشد؟

درباره هستی پیام در شعر ،

در این باره اگر پیام و رسالت شعر را یکی ندانیم ، من به جز شعرهای سورریالیستی یا فراواقعگرایی میانه نخستین و دومین نبردهای جهانی اروپا و شعرهای معناستیزی نا هنجار بعضی شاعران امروزی ، دیگر شعری پیام سراغ ندارم .

هر احساسی که شاعر بیان می دارد ، خواه خواه اندیشه‌ی با خود دارد . و آن اندیشه یا تأییدی است یا تردیدی و آن خود پیامیست . من باری در سالهای پیش در مصاحبه‌ی بی گفته بودم که « شعر بیان فشرده و تصویری اندیشه است » . هیاهو کردند که چرا احساس نگفته متوجه نبودند که هیچ احساسی مجرد از اندیشه نمی باشد . اگر واژگان طوری همنشین و جانشین شده اند که معنایی را افاده می کنند، همان معنا پیام است ؛ هر معنایی که باشد . نباید از مفهوم گسترده پیام شعر تنها سفارشهای اخلاقی و اجتماعی را در نظر داشت . به نگاه من حتا بی پیامی خود پیامیست . چنین می نماید که سراینده کاری با مخاطب ندارد . مخاطب می داند که شعر چی کسی را می خواند . این گپ در شعر گفته نمی شود یا با سخن بی سخنی گفته می شود . در غیرچنین حالتی شعر از سکوی هنر به پایه بازی سقوط می کند ، که کوشش بدنی یا روانیست که هدفی و پیامی ندارد . هر شعر پیامی دارد . هر اثر هنری پیامی دارد . برای دریافت پیام شعر سواد ضرور است و کما بیش ، آشنایی با بنیادهای شاعری . دریافت پیام یک اثر نقاشی سوادکار ندارد . یعنی اثر نقاشی میانه فراتر دارد . پیام اثر موسیقی سختیابتر از شعر است . اینها درباره چیهستها بود و درباره چی باید باشد، بنابر من آن است که شعر باید پیام روشنی بخش داشته باشد . انسان را در بلندجایی قرار دهد که دیده بتواند چیزهایی را که پیش از آن دیده نمی توانست .

- می گویند: " ارزش یک شعر هنری در آن است که خواننده خود تفکر نماید و از مسیر اندیشه خویش راهی بسوی محتوا و پیام شعر باز نماید. که کاربرد استعاره ها ، سمبولها ، تشبیهات ، و ترکیبات بدیع موجب اساسی آن به شمار می آید ." آیا شما به همین شیوه شعر می سرآید و یا کار شما شکلی دیگری است ؟

این که چگونه شعر می سرآیم ، این رخداد برای همه کمابیش همگون است . شعر از درنگ پس از یک ضربه ذهنی آغاز می یابد . همان ضربه ذهنی را الهام نامیده اند . همان الهام در ذهن شاعر به کمک و توسط واژگان شکل یافته ، رشد کرده می رود ، تا آن که به طلوع آماده می شود . یا در خلال زایش پروسه تکاملی را نیز طی می کند . گفتم ضربه ذهنی ، که شاید سخنی باشد ، حادثه‌ی بی باشد ، یادی و خاطره‌ی بی باشد ، حتا واژه‌ی در پیوستگی با ذخیره ناخودآگاه شاعر به الهامی تبدیل شده می تواند . فورم با محتوا همزمان ورفته رفته آفریده می شود . جابه جا شدن تشبیه و استعاره و مجاز و کنایه و دیگر خیال انگیزیهای زبان بسته به آزمون و تمرین ذهنی شاعر یا از سنت و گذشته می آیند و یا از نهان خلاق شاعر ، نونوآفریده می شوند و یا از هردو سرچشمه راه می کشایند .

این که سروده‌ی چقدر به مخاطب میدان تفکر و تخیل می دهد ، به تم شعر پیوسته است و کاربرد عناصر زبان در افاده محتوای آن . میدان تفکر و تأمل را ترفند های ابهام افزای زبان فراخامی بخشد . شاید بتوان گفت که به صورت عموم شعر عای سبک هندی گونه بیشتر از عراقیهای ساده و روان فکروخیال خواننده را به کار و امی دارند .

- شما در سرایش شعر به چه چیزی بیشتر توجه دارید " به اندیشه ، تخیل ، عاطفه ، تصویرپردازی ، شکل ، پیام ، زبان ، ترکیبات تازه ، واژه ها و یا چیزهای دیگر؟

در سرایش شعر به چی چیزی بیشتر توجه دارم . برای من پیش از همه و بیش از همه اهمیت دارد که چه می گویم . با شعر می خواهم چیزی نو به مخاطب بگویم یا گوشه‌ی

نو از چیزی کهنه را برایش نشان دهم . همین گونه درگزینش عناصر تصویر و توصیف نیز به تازگی می نگرم . وقتی که شعری را می خوانم ، نیز در جستجوی نکته یی ، حرفی تازه استم . حتا یک گره لفظی یا معنایی که شگفتی بار آورد و از مکررهای جهان شعر نباشد .

تا همان نکته تازه ، پرسش انگیزیهایی نیز باید باشد که خواننده با ذهن بیدار شده با آن روبرو شود ، نه با ذهنی خوابیده و معتاد با مزه بیانهای مکرر . پیوسته با زبان باید بگویم که زبان زنده روزمره مردم خویش را دوست می دارم و آن را بر زبان دیوانهای کهنه و کتابهای قدیمی کارا تر می شمارم . نمی پسندم که امروز نیز از ضمیر مشترک سخن بگویم و من خود گفتم و تو خود گفتی و شما خود گفتید بنویسم . چرا ننویسیم : من خودم گفتم . تو خودت گفتی و ایشان خودشان گفتند . یا بنویسیم : نمی توانم دید ، چنان که در زمان حافظ رواج داشته است : «سخن درست بگویم نمی توانم دید» چی عیبی دارد اگر بنویسیم : دیده نمی توانم ، مگر نه در شعر حافظ بل در نوشته های خود ما .

زبان زنده مردم ما بسا ظرفیتهای هنری و ادبی دارد . بیدل بی شک استعاره پرتین زبان را در سرایش شعر بکار برده است و پرشماری معنایی و ازگان در شعر او چشمگیر است . من در مقالت « شعر بیدل ، زبان گفتار و فرهنگ مردم » نشان داده ام که نخست آن کنایه ها و استعاره ها در زبان گفتار با فراخای بیشتر پدید آمده بوده است و در زبان گفتار کابل بغض و ازگان به معنای پر شمارتر بکار می روند و بیدل اندکی از آن را در شعر خویش بکار برده است .

رنگ را ببینید . در زبان گفتار کابل رنگ می رود ، رنگ می پرد ، رنگ می شکند ، رنگ شوخ است و رنگ زدن به معنای ترفند به کار بردن ، دورنگ به معنای فریب کار ، یک رنگ یعنی پیوسته و پیهم ، رنگ گرفتن یعنی رونق یافتن ، همین معناها ست که شعر بیدل را رنگین ساخته اند .

یا واژه شکستن را ببینید : هوا می شکند یعنی گرمتر یا سردتر می شود؛ آدم می شکند ، یعنی ناتوان و فرودست می شود ؛ عهدمی شکند یعنی خلاف وعده کاری می شود ، روزه می شکند یعنی پیش از افطار چیزی خورده می شود؛ قسم می شکند یعنی از سوگند صرف نظر می شود؛ دل می شکند یعنی ناامیدی دست می دهد؛ و یکی دو معنای قبیح دیگر که بیدل از شکستهای غیر قبیح آن بسیار کار گرفته است .

- برای بیان یک شعر چه حالاتی باید رخ دهد تا اشعار به ذهن جاری شود ؟

برای بیان یک شعر چی حالاتی باید رخ دهد ...

جوشش چشمه آفرینشی شاعر تا اندازه یی به خوانش نمونه های شعر خوب و انگیزنده نیز پیوسته است . همچنان ، سرودن و سرودن ، خود ، راه سرایش را هموار می کند . به این توضیح که با سرایش مکرر ، گزینش کامیابانه و ازگان و نشانندن به جای آنها سهلتر می گردد . تمرکز ذهنی نیز برای آفرینش اثر ادبی شرط لازم است . قرار گرفتن در حالت احساسی تند ، چی شادمانی و چی ناشادی هم انگیزه شده می تواند . به سخن کوتاه آمادگی وضع ذهنی و عینی مناسب در همسویی ، سرایش را بار آور می شود .

- شما هر موقع که اراده کنید می توانید شعر بگوید یا اینکه باید در یک زمان و حالت خاصی قرار بگیرید و آیا برای پرورش ذوق شاعر تکنیک و احساسات کافی است و یا شما چیزی های دیگری بر آن علاوه می کنید ؟

نخستین شرط سروده سرایی بودن استعداد است . ممکن کسی ذوق شعرگفتن داشته باشد، مگر استعداد نداشته باشد و شاید کسی استعداد شاعری داشته باشد ، مگر ذوق نداشته باشد که آن استعداد را به کار اندازد . استعداد به یاری ذوق میرسد به آموزش . آموزش دانستنیهای بنیادی شعر هم برای شاعرزیستن ناگزیر است . تکنیک بیشتر درداستان نویسی کاربرد دارد . شعرپیشینه پارسی هنجارهایی داشت . شعرآزاد کمتر از آن دارد و گاهی ندارد . احساسات در هر آدمیست . احساسات، شاعر نمی سازد . برای پرورش ذوق شاعر (اگر به معنای سلیقه گرفته شود) باز هم می گویم ، خواندن بهترین نمونه های شعر ، موافقت با موسیقی ؛ با هر نوع موسیقی ؛ موسیقی بلندپایه و عالی ، آشنایی با فرهنگ خود و جهان تا که می توان .

شاعر باید با فراز و فرود تاریخ شعرپارسی آشنا باشد . شاعر باید از تازه ترین روندهای شعر جهان باخبر باشد . درباره ویژگیهای نظام آوایی ، واژگانی و دستوری زبان خود آگاهی ژرف داشته باشد . و با تجربه کاربرد فرانهجار و ازگان در آثار پیشینگان نیز آشنایی بدارد .

- آیا موجودیت خط قرمز که مجال بیان بعضی اندیشه های انسانی را از آدمهای جامعه ما سلب نموده ، بر کار و پرداختهای شعری شما هم اثر داشته و یا دارد؟

موجودیت خط قرمز ،

من دفتر شعری دارم که « خط سرخ » نامیده ام . این پرسش شما پندارم به همان دفتر و یا شعرهای از همان تیره و تبار ، از هر کسی که باشد، اشاره دارد . از خط سرخ سرایان جهان سیماهای پابلونرودا ، مایاکوفسکی ، ناظم حکمت ، عبدالرحمان الخمیسی ، فیض احمد فیض ، لوشین ، فدریکوگارسیا لورکا ، محمود درویش، سیاوش کسرای ، گل سرخی و سلطان پور ، شاملو ، خوسه مارتی ، شاندرپتوفی و دیگران برچکاد شعر و ادبیات جهان جاودانه تابناک اند . رنگ سرخ در فرهنگ بسا مردمان ، رنگ انقلاب است و همه انقلابها در متن ، منافع پایینترین لایه های جامعه را می گنجانند . ودل سپردن به انقلاب برای تغییر نظام زندگی به سود مستضعفان انسانیتزین کار است . انقلابی بودن به معنای ضدانسان بودن نیست بل به معنای انسانترین بودن است . اکنون بیاییم از جامعه خود بگوییم . ببینید در کشورهای از نگاه اقتصادی وابسته ، با درسد وحشتناک بی سواد ، کم اطلاعی روشنفکران و اهل سیاست ، رقابت ابرقدرتها در داشتن سیطره بیشتر بر آن ، هر جنبش بیدارگرو ملی و مردمی ، زود به بیراهه می لغزد و در دست بیگانگان می افتد و به ضد خود برمی گردد . شعر خط قرمز را بگذارید . شعر مقاومت می شود شعری که صد ها کیلومتر دور از حاکمیت سیاست نامطلوب شاعر وزیر حمایت رژیم مخالف آن سیاست سروده شده است . جهاد می شود جنگ با یک اشغال و همکاری با دگر اشغال .

- آیا شما به عنوان شاعر گاهی مجبور به خود سانسوری شده اید اگر شده اید علت آن چی بوده ؟

آیا مجبور به خود سانسوری شده ام ؟

مجبور نشده ام . این کار را گاهی به اختیار کرده ام . گفتم گاهی ، با تاکید . سانسور - این واژه فرانسوی که محدود کردن آزادی رسانه ها و مطبوعات از جانب دولتها معنی دارد ، روشیست که در نظامهای دکتاتوری ، مانند کشور ما با گستردگی عمل می شود . و خود سانسوری هم که پرهیز ناگزیرانه و از ترس رسانه ها از بیان پاره یی حقیقتهاست ،

برای ماندگاری و دوام شان ، نیز نمونه های کم ندارد . همین تحدید گاهی بریگان فرهنگی و از جانب یگان فرهنگی بر خودش نیز اجرا می شود . گاهی ضرور نیست که خواه مخواه دست دولت در کار باشد . کژفهمی گروهی از مردم که کاربرد فلان واژه یا بیان فلان موضوع را خلاف اخلاق یا دین یا مصلحت اجتماعی خواهند انگاشت ، به خودسانسوری می انجامد . دوست شاعر من اصطلاحی داشت . می گفت : « این که بی باد و بخار است ، بهتر است . »

- گزینش خیال شما در سرایش شعر بیشتر بطرف شعر آزاد نیمایی است و یا فقط قالب های کلاسیک شعر را می پذیرید و چرا؟

گزینش من ، شعر نیمایی یا فقط قالبهای کلاسیک !
من از قالبهای کلاسیک شروع کردم . مگر زود به شعر آزاد گذشتم . در آن وقت شعرهای آزاد در مجله های ایرانی انتشار می یافت . نخست برای ما که من هم در آن شمار بودم وسیله ریشخند بود . مگر می خواندیم و در همان حلقه جوانان خانواده بر آن بحث می کردیم گاهی پنهانی خود آزمایی می کردم که می توانم آزاد از قید قافیه و درازی مصرعها شعرگونه بی بسرایم . سیاه مشقهارا به کسی نمی خواندم ؛ پاره می کردم . در آن وقت از نوآوریهای محمود طرزی در گستره شعر دردی خبری نداشتیم و اصول نیما را هم پسانتر فهمیدم . پس از دوسه سال شعری زیر عنوان « به سوی سنگها » در مجله ژوندون به چاپ رساندم . در آن شعر از بدی و بی راهی مردمان به سنگها پناه برده بودم . دریغا که هیچ سطر تصور دهنده بی از آن به یادمانده است . مدیر مجله _ آقای بارق شفیعی آن را خواند و تأسف کرد . در شماره آینده به نشر رساند . در آن وقت در صنف دوم دانشکده ادبیات بودم . دو مجموعه شعر آزاد در کابل انتشار یافت . یکی ستاک از بارق شفیعی و دیگری ستاره در مرداب از محمود فارانی . نشر آن دو گزینه تکانه افزایش شعرنوسرایی گردید . در همان روزگار دو شعر من ، یکی زیر عنوان « خورشید سیاه » در مجله اطلاعات هفتگی و دیگری زیر عنوان « زبان چاه » در مجله رهنمای کتاب ، در ایران انتشار یافتند . من نفر ستاده بودم . خود کارکنان مجله از جایی گرفته بودند .
« خورشید سیاه » را که در سال ۱۹۶۵ سروده بودم ، در یکی از دفترهای شعری خود چاپ کرده ام . بیاد هم دارم . برای تان می خوانم :

خورشید سیاه

این منم ، این نقش فریاد خموش
چشم بر راه پریشان خوابها
ترکند ویرانه های سینه ام
اشکهای روشن مهتابها

آسمان مرگ کبود خامشست
سایه اندازد به پود و تار من
شب سیه پوش سکوت مرده بیست
ای غم ، ای همراز بی آزار من !

می نیوشی راز من ای همنفس ؟
کز زوال گوشها آشفته ام
شهر آتشگاه و من آتشپرست
سوزجان خود به آتش گفته ام

من چو ایمان دار معصوم قرون
بردر دل‌های مردم دریه در
لیک دل‌ها سنگ خرابی و دور
در میان شعله‌ها از یک‌نگر

در همان سالها بعض شعرهای نومرا در برنامه‌های رادیونیز می خواندند. نشر آن دو شعر هم مشوق بود و هم انگیزه کوشش باورمندانه تر. تا سالهای دیگر تنها شعر سپید یا شعر نیمه عروضی که نیمایش می نامید، می گفتم و به ندرت غزل. در این سالهای اخیر کثشتی به سوی غزل احساس می کنم و دلیل آنهم به گمانم بسیاری شعرهای آزاد امروزین است که از سلیقه من گروه‌ها دوراند. و شعرهاییکه ما نو می نامیدیم و یا شعر سپید (بلانک ورس) که نه شده پنداشته می شوند.

- در بین شعرای گذشته و معاصر کشور ما کدامین آنها بهترین الگو در سرایش شعر برای شما بوده و یا می باشد؟
« الگویی برای من »

چی خوب بود اگر در میان شاعران معاصر چنان کسی می بود. اینان خود شان الگوهای در بیرون یا در تاریخ می پالند، در شعر معاصر ایران و در شعر کلاسیک. یکی می گوید که: « دریغا که باد، ندارد سواد.» چنان که بیدل گفته بود: « بنویس به خاک تا بخواند بادش » دیگری می گوید: « من ناله می نویسم » چنان که بیدل گفته بود: « من ناله می نویسم و فریاد می نگارم » و دیگری می گوید که: « اگر درخت بمیرد ستاده می میرد.» از عنوان کتاب ارونقی کرمانی ر بوده است که چنین بود: « که نخلهای کهن ایستاده می میرند » و یا می سراید که: « اگر به خانه من می روی بهار بیاور » از دفتر فروغ برداشته است که گفته بود: « اگر به خانه من آمدی ای مهربان چراغ بیاور » از شاعران معاصر ایران شعرهای نادرپور و فریدون توللی و فریدون مشیری را می پسندیدم، سپس شعرهای مهدی اخوان و فروغ و شفیع کدکنی مرا گرفتند. بیدل با زبان و شاعرانگی بیان غزل‌های خود مرا به خود می کشد. به سخن کوتاه سبک هندی سرایان را می پسندم و همیشه شعرهایشان را می خوانم، مانند: کلیم، صائب، سلیم تهرانی، طالب، غنی کشمیری، هاتف، بیدل و نه کم از دیگران شیفته شعر ناظم هراتی استم.

برای چی شعر می سراید؟

شعر سرودن پاسخ نیست به یک نیاز نهانی یعنی یک تشنگی درونی. گاهی همان نیاز بنابر انگیزش یافتن از رخدادی، فشار می آورد، اگر دست به سوی قلم رفت و چیزی به روی کاغذ آمد، آن تشنگی و آن التهاب تسکین می یابد و هرگاه به آن توجه نشد، خود به خود خاموش می شود، چنان که باز پدیدار نمی شود. در چنان حالت شعری در نطفه می میرد. رفته رفته کسی که شعر آفرینی را پذیرفته و از آن گونه تسکین یابی بار بار کسب لذت کرده است، همیشه در جستجوی رخدادهای انگیزنده می باشد و ذهن او برای دریافت چنان انگیزه‌ها حساس ترمی شود و سیر تحول یک نطفه شعری به یک شعر نیز در ذهن او آسان تر به فرجام می رسد.

- اگر قرار باشد روزی دیگر شعر نه سراید چه خواهید کرد؟

روزها شعر نمی سرایم. به نوشتن بخشی از ناولی که سردست دارم سرگرم می‌شوم یا پیرنگ داستان کوتاهی را می ریزم یا شالوده مقاله پژوهشی یا کتابی را می نهم یا اثری را به فرجام می رسانم یا اثری را که فرستاده اند ویراستاری می کنم و یا بنابر تقاضای فلان نویسنده یا پژوهشگر نقدی و نظری بر کتابش می نویسم یا پیشگفتاری بر کتاب انتشار نیافته

دوستی آماده می سازم تا باز هوای شعر بسریباید و باز آن تشنگی و آن التهاب گریبان گیر گردد.

- به نظر شما شعر چی جایگاهی در جامعه ما دارد؟

تازیان می گویند: «الشعر دیوان العرب.» برای ما هم این گفته صادق است. ما خواندن و نوشتن را هم از روی شعر یاد می گرفتیم. در روزگاری شعر تاریخ ما هم بوده. پیشینیان ما همه مسایل عرفانی را هم با زبان شعر گفته اند. مسایل شرعی را هم گاهی به شعر گفته اند.

در همه کشورها یکی از هنرها پیشگام بوده و هنرهای دیگر رادری خویش کشانده است. در انگلستان شعر آن پیشوایی را داشته است؛ در جرمنی موسیقی و در ایتالیا نقاشی و در فرانسه هنر رمان نویسی. ما هنوز شعر را در صدر کوششهای هنری خود داریم. تاریخ ادبیات ما در واقع تاریخ شعر است. هر کسی از جامعه ما که سواد می آموزد و با کتاب و کتابخوانی آشنا می شود، خواه مخواه گاهی چندبیت شعر هم می سراید. شگفت آن که شعر گفتن در جامعه ما سواد داشتن هم نمی خواهد. ولی طواف کابلی ورشته بدخشی از شمار شاعران بی سواد تاریخ شعر دری اند. کمتر مردمی در جهان هستند که در گفت و گو مانند مردم ما به شعر استناد کنند. و از همان سبب است که بعض بیتها و مصرعهای شاعران کلاسیک از چارچوب ادبیات گذشته در قلمرو زبان محاوره و زندگی روزمره نشیمن کرده اند، مانند: ناپرده رنج گنج میسر نمی شود. نگفته ندارد کسی باتو کار + ولی چون بگفتی دلیلش بیار. آب اگر صدپاره گردد باز با هم آشناست. چو یک در بسته گردد صدر دیگر شود پیدا.

- مضامین اشعار شما بیشتر در چه زمینه های است؟

مرا زندگی اجتماعی و زیست رفتبار لایه های پایین جامعه ما همیشه به خود کشیده اند. شماری شعرهای من در نقد روابط اجتماعیست، نقد باورهای باطل و نقد عاداتهای خردستیز که موجب عقب مانیا شده اند و نقد خود سنگوارگی شیوه زیست و پس ماندگی. مگر در دهاورنجهای زندگی شخصی نیز جایی در سروده های من داشته اند. از تنهایی نیز نالیده ام، از غربت نیز و از نامهربانی دوستان نیز و از گذشت جویباری عمر نیز.

- تاثیر گزاری شعر بر رشد ادبیات و زبان، نظر شما در این زمینه چیست؟

شعر خودبخش بزرگ ادبیات ماست. ادبیات که می گویم دوگونه مواد نوشته شده را در نظر داریم. یکی مواد آفریده شده یعنی آثار آفرینشی و دیگری قاعده ها و کوششها برای تحلیل و شناخت آن مواد یعنی علوم ادبی و آثار پژوهشی. در این صورت، هرچی گنجینه شعری یک جامعه غنی تر و داشته های آن ارزشمندتر، ادبیات آن جامعه گرانبها تر. در مورد زبان، باید در نظر داشت که زبان شعر، زبان ویژه ایست. زبان شعر فشرده است، کنایی و تصویریست و حذفهای معیارستیز دارد و با اینها ویژگیهای دیگر از زبان نثر ادبی فاصله دارد. زبان شعر از زبان گفتگو مایه می پذیرد و بر رشد آن اثر می گذارد.

- اگر بخواهید به عنوان شاعر تعریفی از شعر ارایه بدارید به نظر شما شعر یعنی چی؟

تعریفهای زیادی از شعر خوانده شده اند. یک آخرین تعریف این بود که شعر گره خورده عاطفه و تخیل است و سپس از دکتر کدکنی خوانده بودم که شعر حادثه ایست که در زبان اتفاق می افتد. من این تعریف را به زعم خود بدین گونه اصلاح کرده ام: «شعر حادثه

ایست که در ذهن شاعر اتفاق می افتد و در زبان انعکاس می یابد . « همین را بازپسین تعریف شعر می پندارم .

- نظر شما درباره شعر امروز کشور ما در کل چیست ؟

شعر امروز کشور ما ، رستاخیز غزل است _ غزل فراسبک هندی ، یعنی تصویر گره های کوچک زندگی روزمره ، مگر با بازیهای لفظی و معنایی سبک هندی گونه، و ازسویی بهره گیریهای غیرمنتظره از زبان گفتار. شاید بتوان گفت غزل با زبان امروزینه و نامکرر. در شعر امروز، از هرنوعش ، وقوعی سرایی نوین قابل تشخیص است، بدین معنا که زندگی در بعد سیاسی چشمگیرتر است ، در غربت ، در جنگ ، در تلاش آزادی ، در نوحه بر بالین وطن . شعر نیز به شکل امروزی اش آب و رنگ سیاسی دارد.

- اگر روزی کسی بگوید که متقدمان شعر همه معنایی موجود را گفته اند و ما دیگر حرفی برای گفتن نداریم پاسخ شما در زمینه چیست ؟

منقدمان از روزگار خود هم برداشتی محدود و تنگ نظرانه یی را در شعرها انعکاس داده اند. چی رسد به این که همه معنای موجود در زندگی را گفته باشند. موضوعهای شعر کلاسیک ما را که برمی شمارند، از هجو و هزل و رثا و مودح و مغالزه و پند و اندرز و نیایشها و وصف طبیعت و چند موضوع دیگر فراتر نمی رود. اگر کمی به ژرفا برویم در سبک خراسانی باغها، کاخها، پادشاهان ، معشوقگان دره و دشت ، همه همانند اند . مجرد ذهنی اند که در بیرون از ذهن شاعر، آن چی را که وصف کرده است نمی توان شناخت . در سبک عراقیست که در پهلوی عشق خیالی زمینی عشق آسمانی پیدا می شود و نگرش عرفانی در شعر راه می کشاید و دیگر قراردادها نشکسته می ماند. تنها شاعر سبک هندی با ذهن بیدار به جهان پیرامونش می نگرند. روابط نو بین اشیا کشف می کند و بنابر آن تشبیه و استعاره نو و خاص در شعر پدیدار می شود . موضوع های تازه مانند پر خاش و گردن فرازی در برابر معشوق خود کامه و توجه به نیمرخ سیاه آدمان ، به کینه ورزیشان ، به گدامنشی شان ، به خست شان نیز در شعر رخنه می کند. در شعر سبک هندویست که دل مشغولیهها و دردها و دنجهای فرودستان جامعه و یزای ورود به قلمرو شعر می یابند و لذت بردن عارفانه از در دو فقر مروج می شود. در شعر سبک هندویست که از پینه کفش و بوریا و کپینک و چاروق سخن می رود ؛ چنان که در شعر صائب ، در شعر کلیم و در شعر بیدل . هنوز نگاه شاعر در شناخت بسا گوشه های زندگی کوتاه است و در شعر کشف ناشده ها کم نیست . زندگی امروزین با پهنا و ژرفا و چند لایگی برای آنان غیر قابل تصور بود. بنیادهای موضوعی شعر قدما حنا برای شاعر سبک هندی گلدان کوچکی بود که درخت شعر خود را در آن نشانده نتوانست . بارها گفتند که دل بدست آور که حج اکبر است . به غیر دل که عزیز و نگاهداشتنیست + جهان و هرچی در او هست و آگذاشتنیست؛ مگر کلیم به رخ دیگر این مسأله نگر نیست و گفت : دل گر این مخزن کینه است که مردم دارند + هر کی یک دل شکند ، کعبه یی آباد کند. از تلخی دزدی و شیرینی بوسه بسیار گفته بودند؛ مگر صائب این دو تلخ و شیرین را طور دیگری گره می زند:

دزدی بوسه عجب دزدی خوش عاقبتیست + که اگر باز ستانند، دو چندان گردد.
در عظمت عشق بسیار گفته بودند، مگر این بیت ناظم هنوز نواست : زرمز عشق گفتم نکته یی عالم به جوش آمد + به تحریک نسیمی یک بیابان لاله می رقصد. چی رسد به زمان ما که : هزار باده ناخورده در رگ تاک است .

- آیا شما دیوان اشعار دارید ؟

دیوان سازی از رواج شعری افتاده است. امروزه دفتر یا گزینیه یا مجموعه به چاپ می رسانند. پس از هر چند سال شعرهای با حال و هوای همانند را در دفتری به خوانندگان شعر پیشکش می کنند. در کشور ما چاپ کردن دفتر شعر تا سالهای دراز مشکل بود. فکرمی کردیم که شاید هرگز به این آرمان نرسیم. چاپ و چاپخانه بدست دولت بود و شاعر هم غالباً از صف رهنشینان یک لا قبا. من هم در سالهایی که آسانیهایی پیش آمد، «خط سرخ» را چاپ کردم، «وداع باتاریکی» را و «آتش در نارنجزار» را. شعرهای زیاد انتشار نیافته دارم، اما بازار خوانش شعر را سرد می یابم.

حتا آواز خوانان ما که روزگاری هزار کوچه شعر قدما را طی می کردند، تا غزل دلخواهی فراچنگ آورند. امروزه بر چند لفظ ابتدایی و مبتذل پر غلط نظم گونه، آهنگ خود را بنیاد می نهند و نقیصه رابا غوغای ساز و خروش دهل و سرنا می خواهند جبران کنند، که نمی شود.

پشت شعر و شناخت شعر و اهمیت شعر در یک آهنگ، هیچ نمی کردند. چرا به سوی موسیقی رفتم؟ برای آن که اگر از راگ خوانی بگذریم، شعری موسیقی بوده می تواند، مگر موسیقی ما بدون شعر بوده نمی تواند. واژه در شعر با همه بار معنویش حضور می یابد؛ حتا با معانی قبیحش. در زبان گفتار کابل زدن به معنای لت کردن، زدن به معنای به شوق خوردن، زدن به معنای دزدی کردن، زدن به معنای چیره شدن، زدن به معنای نواختن در دهل زدن، توله زدن، رباب زدن و زدن به معنای غالب شدن و به یکی دو معنای قبیح دیگر نیز بکار می رود.

یکی می گوید: «بزن». و توجه نمی کند که زدن معنای قبیح هم دارد که می تواند وقت شنیدن این کلمه تداعی شود. دیگری می گوید: «از درونم برون نخواهد رفت». این گفته هم اشاره به چیزهای بدی می تواند داشته باشد و از این دست مثال زیاد است.

- یکی از خاطرات خوبتان را در عرصه شعر و شاعری بگویید؟

در سال ۲۰۰۸ دفتر بزرگ شعر در امریکابه نام «زبان یک قرن نو» به چاپ رسید. در این دفتر ترجمه انگلیسی یا متن انگلیسی بیش از چهار صد قطعه شعر از ۵۹ کشور جهان جمع شده بود، که از کامبودیا تا ایالات متحده و از جاپان تا مراکش را در بر می گرفت. چند شعر مراهم در آن مجموعه انتخاب کرده بودند. ترجمه شعر و لو بدست آگاه ترین برگرداننده انجام یابد، بنابر تفاوت و فاصله دوفرهنگ _ فرهنگ متن نخستین و فرهنگ متن دومین، از ارزش شعر می کاهد و بنابر همان دلیل مژری لایتس شاعر ویلنوسی گفته بود که خواندن ترجمه شعر، مانند بوسیدن از پشت شیشه است. تشویش داشتم که خواننده ترجمه انگلیسی شعرهای من، آیا مراد درست درک خواهد کرد؟ چندی بعد، دوستی با ای میل فوتوکاپی یک صفحه «رویدادنامه سانفرانسسکو» را که تبصره یی بر کتاب «زبان یک قرن نو» رابه چاپ رسانده بود، فرستاد. نویسنده، خوش بختانه، در آن تبصره، در کنار سه چهار شعر، درنگ کوتاهی را بر شعر من _ «قصه غمگین وطنم» نیز لازم شمرده بود و این رویداد برای من خشنودکننده بود.

- شما به غیر از برنامه های فرهنگی تان شغل دیگری هم دارید؟

همین برنامه های فرهنگی ظرف زندگی مرا بریز کرده اند. درباره بیدل از پیش از سی و پنج سال است که پژوهش می کنم و هنوز ادامه دارد. در همین روزها ناولی را از زندگی بیدل به پایان رساندم و به چاپ فرستادم. ناول دیگری را سردست دارم. کتابهای چاپ شده سالهای پیشین خویش را با تجدیدنظر برای چاپ مجدد آماده می سازم. در فرصتهای

کوتاه قلم به سرایش شعر می رانم یا داستان کوتاهی می نویسم . به تقاضای دوستان دربارهٔ زبان دری و گوشه هایی از ادبیات دری مقاله هایی آماده می سازم . در همین روزها در جستجوی چاپخانه یی برای نشر دستور زبان دری استم . فرصتی برای کار دیگر ی ندارم .

- یک تعداد از سروده ها بر دل سرآینده ء آن جایگاه خاصی دارد اگر ممکن باشد همان سروده های تأثرا به عنوان نمونه ء از اشعار تان در این جا بنویسید ؟

هر شعری که می سرایم چند روزی نازدانه است و بعد هر باری که می خوانم در ان دست می زنم و اصلاح می کنم . وقتی که شعری چندین بار به پیرایش و آرایش رسید؛ دیگر آن نازدانگیش نمی ماند. گاهی دوست دارم غزل چاشنیی از طنز داشته باشد و این که اینجابه شما و خوانندگان این گفت و شنید پیش نهاده ام از همان دودمان است :

حسنک و دار

خانه از اشک یتیمان شده غرقاب چکک
گله داریم همیشه و همه از چرخ فلک
سرجمشید برهنه که عقاب آرد تاج
سام فرزند نهد در برالبرز ، چتک
فخر کاووس بود بستن دست رستم
فخر رستم که زند زخم به سهراب خپک
نیم دنیا سیه از سوگ سیاوشان است
نیم دیگر به چراغانی و دهل و تنبک
شرق در آتش و شرقی پسران رو به فرار
سوی آن غرب که از شرق خطرناک ترک
این زمان آمده لیلی به فغان از مجنون
مانده فرهاد ز بدخلقی شیرین هک و پک
برزبان حرف بسی و همه از جنس دروغ
کله از گفتنی هیچ مگو گشته تکک
بخل و خودخواهی و بیباوری و سنگ دلی
همه در بستر بیداری ما گشته خسک
همه جا زمزمهٔ لاف نژادبست بلند
قوم ما از همه سر ، قوم شما است پچک
از دگرگشتن ارباب به دهقان چه رسد
چارفش کنده و صد پینه به دوشش کپینک
باغبان جامهٔ زربفت مبارک ! چه غم ار
باغ خشکیده و یک برگ دران نیست درک
ما ز تاریخ چه داریم ، به ذهن کمپیر
قصه های غم و هر قصه ز دار و حسنک
باز سازند به زودی سرک و جادهٔ شهر
نتوان زود ترک بین دو دل ساخت سرک

از شما جناب کاندیدای اکادمیسین دکتر اسدالله حبیب ، شخصیت ادبی و علمی کشور ما افغانستان ، متشکرم که به پرسش هایم پاسخ گفتید . با محبت فراوان . فضل الرحيم رحيم خبرنگار ازاد.